

این صحنه‌ها مشخص می‌کند اگر یک لشکر نتوانست در یک جناح عمل کند، این فشار و سختی به لشکر دیگر می‌رسد. همان شب دیدید، گردان حبیب بن مظاهر عمل کرد، هدف هایش را گرفت و نگه داشت. الآن هم دست خودمان است. گردان حمزه هم هدف هایش را نگه داشت. عملیات سختی بود. خدا شاهد است که بچه‌های بسیجی غوغا کردند. طوری جنگیدند که شاید در طول جنگ بی سابقه بود. جنگ از ساعت یک ربع به ده شب شروع شد، تا ساعت هفت صبح.

بچه‌ها نه ساعت و ربع جنگیدند. اغلب گردان‌ها مهماتشان تمام شد. به همین خاطر، مین‌های دشمن را از زمین در می‌آوردند و آن‌ها را طرف بعضی‌ها پرت می‌کردند. که مین منفجر شود و کماندوهای دشمن نیابند طرفشان.

گردان حبیب دو یال مهم جلوی روی خود داشت. اولی را گرفت، خیلی از بعضی‌ها را کشت و آمد روی یال دوم برادرمان عبدالله؛ فرمانده گردان حبیب به من گفت: بچه‌های بسیجی سرازیر شدند به سمت قله‌ی سوّم کانی مانگا.

سیزده تا از بچه‌ها می‌روند طرف قله‌ی بعدی. یک دفعه یکی از بالا می‌گوید: الله اکبر، الله اکبر بچه‌ها بیایید بالا.

همه تعجب می‌کنند. می‌گویند کسی جلوتر از ما نبود که رفته باشد روی قله. بعد می‌گویند شاید یکی از خودی‌ها آمده باشد. از سینه‌ی ارتفاع بالا می‌کشند که یک دفعه دوشکا به طرف پایین می‌گیرد و آن‌ها را می‌زند. نصف بچه‌ها زخمی می‌شوند و تازه متوجه می‌شود که خبری هست.

یکی از آر.پی. جی‌زن‌های بسیجی که خیلی شجاع و رشید است. الآن توی گردان حبیب زخمی است. نارنجک را می‌کشد و می‌اندازد توی سنگر. دوشکا از کار می‌افتد. خودش با مسؤول اطلاعات عملیات گردان. برادر اسلاملو که الآن زخمی است. می‌روند و می‌بینند که چهره‌ی دوشکاچی به ایرانی‌ها بیشتر می‌خورد. حبیبش را می‌گردند و یک کارت سازمان مجاهدین خلق پیدا می‌کنند. اشتباه بزرگی می‌کنند که کارت را همراه نمی‌آورند. کارت را با عصبانیت می‌زند توی صورت منافق و یکی دو تا فحش هم به منافقین می‌دهد.

بعد بعضی‌ها را می‌بینند که دارند می‌آیند بالا. مهمات نداشتند. می‌بینند الآن اسیر می‌شوند. یک نارنجک داشتند. ضامن آن را می‌کشند و می‌اندازند و از بالا می‌کشند پایین. ببینید، جنگ

